

# آفرین به تو



دوست من سلام! چه قدر کار خوبی کرده‌ای که همان کیف پارسالت را خوب شسته‌ای و تمیز کرده‌ای و حالا داری به مدرسه می‌بری. می‌دانی چه قدر خدا این کار تو را دوست دارد؟ حالا ببین چندتا جامدادی داری؟ چندتا مداد رنگی؟ چند تا پاک کن؟ ... اگر بیشتر از نیازت وسایلی داری، آن‌ها را جدا کن و به مامانت بده. مامان‌ها همیشه کسانی را می‌شناسند که شاید به وسایل نو و اضافی ما نیاز دارند.

سردبیر



روزهای مهم مهرماه  
بهاره نیکخواه آزاد

**۷ مهر:** امروز روز آتش‌نشانی است. حتماً صفحه‌ی ۲۶ مجله را بخوان تا بیشتر با آتش‌نشانی آشنا شوی.

**۱۴ مهر:** امروز شهادت امام جواد یا امام محمد تقی (ع)، امام نهم ماست. ایشان فرزند امام رضا (ع) هستند. آیا می‌توانی جمله‌ای از ایشان پیدا کنی که تو را در زندگی کمک کند؟ من یکی از این جمله‌های زیبا را پیدا کرده‌ام:

«دوستان خوب برای همدیگر گنج با ارزشی هستند»

**۱۶ مهر:** امروز مثل روز تولدت، مال خود توست. بیا برای تک‌تک بچه‌های دنیا آرزوهایی به آسمان بفرستیم. من سلامتی و خوش حالی را می‌فرستم.

روز کودک مبارک!

**۲۱ مهر:** امروز روز شهادت امام پنجم، امام باقر (ع) است. ایشان درباره‌ی دوستی گفته‌اند: «به دوستان خود احترام بگذارید».

**۲۳ مهر:** این روز، روز نابینایان است. اسم این روز را «روز عصای سفید» گذاشته‌اند. چون بیشتر نابینایان در دنیا برای راه رفتن عصای مخصوصی دارند که سفید رنگ است.

**۲۴ مهر:** عید قربان یکی از بزرگ‌ترین عیدهای مسلمانان است. در این روز مردمی که در مکه به زیارت خانه‌ی خدا رفته‌اند، گوسفندی را قربانی می‌کنند. همان طور که در گذشته حضرت ابراهیم (ع) در این روز گوسفندی را به فرمان خدا قربانی کرد. خیلی‌ها هم در این روز قربانی می‌کنند و گوشت آن را به دیگران هدیه می‌دهند.

**۲۹ مهر:** روز تولد امام دهم ما، امام علی‌التقی یا همان امام هادی (ع) است. امامان ما مثل ستاره‌هایی درخشان در آسمان دین ما می‌درخشند و انسان‌ها را با نور خود راهنمایی می‌کنند. برای همین می‌گویند: «تولد دهمین ستاره‌ی آسمان امامت مبارک!»



اگر کسی چشمش جای گوش شما باشد، ترسناک نیست؟ هست.

اگر کسی گوشش جای چشم شما باشد، ترسناک نیست؟ هست.

اگر کسی دمش جای موهای شما باشد، ترسناک نیست؟ هست.

اگر کسی دست و پایش قاتی پاتی بشود، ترسناک نیست؟ هست.

ما لولوها این شکلی نبودیم؟ بودیم.

ما لولوها فرق دیگری با آدم‌ها نداشتیم؟ داشتیم.

ما لولوچه‌ها تا به دنیا می‌آمدیم، مثل بچه‌ی آدمیزاد نق‌نق می‌کردیم؟ نمی‌کردیم. به جای این که بزیم زیر گریه، حرف نمی‌زدیم؟ می‌زدیم. من هم تا به دنیا آمدم، گفتم: «من اومدم! من اومدم!»

تا به دنیا آمدم، بابا لولال (اسم بابام لولال بود) گفت: «به‌به! یک لولو به لولوهای دنیا اضافه شد!»

بعد هاش هاش خندید. (خنده‌ی لولوها این شکلی بود.)

من دم را مکیدم. ماما لی‌لو (اسم مامانم، لی‌لو بود) دم را گاز نگرفت؟ گرفت. گفت: «نگاش کن چه دمی می‌مکه! قربون دم لولوچه‌ام بروم، که هر بچه‌ی آدمیزادی ببیندش، زهره‌تَرک می‌شه!»

بابام گفت: «از ترس جاش رو خیس می‌کنه، من مطمئنم!»

من دم را از دهنم بیرون آوردم. پرسیدم: «من مطمئنم یعنی چی؟»

دوباره دم را مکیدم. ماما لی‌لو گفت: «این سؤال‌ها رو ول کن! به درد نمی‌خوره!»

من می‌دانستم توی دنیای لولوها چی به درد می‌خورد، چی به درد نمی‌خورد؟ نمی‌دانستم. دم را از دهنم بیرون آوردم و گفتم: «بچه‌ها از من بترسند، به درد می‌خوره؟»

باز دم را چپاندم  
توی دهنم و مکیدم. بابا  
لولال گفت: «معلومه که به درد  
می‌خوره. تو باید یک لولو خورخوره‌ی  
ترسناک ترسناک بشوی تا به تو افتخار کنم.»  
دم را از دهنم بیرون آوردم و گفتم: «به تو  
افتخار کنم، یعنی چی؟»

مامان لی‌لو. مرا پرت کرد توی بغل بابام و گفت:  
«آه! لولوچه که نباید این قدر سؤال کنه! بیا بگیرش،  
دیگه حوصله‌ش رو ندارم.»

دیگر دم را نمکیدم. هرهر زدم زیر گریه. (ما لولوها  
این جوری گریه می‌کنیم.)  
بابا لولال گفت: «هیس‌س‌س! لولوچه که نباید این قدر  
لوس باشه!»

من بیشتر ونگ زدم. بابا لولال دم را گرفت و مرا  
بالای سرش چرخاند: ویژ و ویژ...  
خیلی خوشم آمد. فرفر فرخیدم. هاش هاش  
خندیدم.

وقتی دیگر ونگ نزدم، بابا لولال مرا زیر بغلش زد  
(لولوها این جوری لولوچه‌هایشان را بغل می‌کنند) و  
گفت: «از فردا باید راه و رسم ترساندن بچه‌های آدم  
رو یاد بگیری. هر چه بیش تر دمت رو بمکی، زودتر  
بزرگ می‌شی. ترسناک تر هم می‌شی.»

زیر بغل بابام، می‌توانستم دم را بمکم تا زود  
بزرگ بشوم؟ نمی‌توانستم. دست و پاها و دم قاتی  
پاتی شده بود. به بابام گفتم: «زود منو بذار زمین.

می‌خوام دم رو بمکم!»

بابام من را ول کرد روی زمین. دستم را  
که پیچ خورده بود و رفته بود پشتم، پیدا  
کردم. دم را گذاشتم توی دهنم و  
ملچ مولوچ، ملچ مولوچ و  
ملچ مولوچ...

# کبوتر نامه رسان

علی اکبر زین العابدین



هر چیزی که ما از آن استفاده می‌کنیم، از اول به شکلی که الآن می‌بینیم نبوده است. از چند هزار سال پیش تا به حال، انسان‌ها همه چیز را بارها و بارها با فکر خودشان تغییر داده‌اند تا به این شکل‌هایی که من و تو می‌بینیم درآمده‌اند. حالا ما راحت‌تر می‌توانیم از همه‌ی آن‌ها استفاده کنیم. من می‌دانم از حالا به بعد هم، باز همه چیز تغییر می‌کنند. در این صفحه، سرگذشت بعضی از این پدیده‌ها را می‌خوانید.

## الآن

پیپ پیپ!... پیپ پیپ! برای بابا پیامک می‌آید. روی گوشی بابا عکس یک پاکت نامه‌ی زرد کوچک می‌افتد. عمو جان برای بابا نامه‌ای کوتاه نوشته و با تلفن همراهش فرستاده است.

خاله جان در شهر ما زندگی نمی‌کند. مامانم برای خاله، نامه می‌نویسد. او با پست الکترونیکی، نامه‌هایش را می‌فرستد. چند ثانیه‌ی بعد، نامه به دست خاله می‌رسد. خاله جان هم زود، جوابش را می‌دهد. من هم فضولی‌ام گل می‌کند. دوست دارم بدانم آن‌ها چه چیزهایی به هم می‌نویسند!

من از نامه فرستادن قدیمی‌ها بیشتر خوشم می‌آید. وقتی می‌خواهم نوشته‌ها و نقاشی‌هایم را برای مجله‌ی «رشد نوآموز» بفرستم، آن‌ها را به صندوق پست می‌اندازم. چند روز پیش، صفحه‌ی «چه جوری این جوری شد» را خواندم و دوباره یک نقاشی و یک نوشته‌ی جالب درباره‌ی آینده برای مجله فرستادم. من دوست دارم نوشته‌ها و نقاشی‌هایم چاپ شود. یک‌بار هم بابا، با دستگاه نمابر، نامه‌ام را فرستاد.

## قدیم‌ها

وقتی مامان بزرگ، بچه بوده برای پدرش نامه می‌نوشته. چون پدرش در شهر دیگری کار می‌کرده. مامان بزرگ می‌گوید قدیم‌ها نامه‌ها را فقط به صندوق پست می‌انداختند. چون راه دیگری نداشتند. نامه‌رسان هم می‌آمده نامه‌ها را از صندوق برمی‌داشته، به پست‌خانه می‌برده. پست‌خانه هم به وسیله‌ی هواپیما و یا ماشین‌های مخصوص پست، نامه‌ها را به شهرها و کشورهای مختلف می‌رسانده. نامه‌های مادر بزرگ گاهی یک ماه بعد به دست پدرش می‌رسیده!



# تلفن نامه رسان



## قدیم ترها

خانم معلّم می گوید که قدیم ترها، نامه رسانان اسب سوار، نامه ها را می رساندند. به این نامه رسانان «چاپار» می گفتند. در جاده ها ایستگاه هایی به نام چاپارخانه بود. در آن جا اسب های تازه نفس و چاپارها یا نامه رسان های سر حال، آماده بودند. وقتی چاپار و اسبش خسته می شدند خود را به یک چاپارخانه می رساندند. بعد، نامه را به یک چاپار دیگر می دادند. چاپار خسته ی خواب آلود و اسبش، غذا می خوردند و بعد خروپفشان بالا می رفت. چاپار تازه نفس هم، نامه را می گرفت و به راه می افتاد.

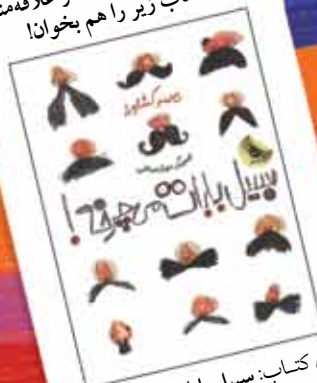
خانم معلّم می گوید که قدیم ترها به کبوترهای باهوش یاد می دادند که از یک قصر شاه به یک قصر دیگر پرواز کنند. هر وقت، فرماندهان می خواستند نامه ی یواشکی و محرمانه به شاه بنویسند، نامه را به پای کبوتر نامه رسان می بستند. کبوتر، پرواز می کرد تا به مقصد می رسید. آن وقت، نامه را از پایش باز می کردند و می خواندند.



تو فکر می کنی در آینده مردم چگونه نامه هایشان را به هم می فرستند؟  
این جا فکرت را نقّاشی کن یا بنویس و برای ما بفرست.

بعداً

اگر به شعرهای این شاعر علاقه‌مندی  
کتاب زیر را هم بخوان!



نام کتاب: سبیل بابات می چرخه!  
نویسنده: ناصر کشاورز  
ناشر: زعفران - ۱۳۹۲  
تلفن: ۰۲۱-۲۲۷۵۳۴۰۴

# روپوش

ناصر کشاورز

روپوش من حمام کرد  
توی لگن در آب و کف  
از دست مامان خسته شد  
رفت این طرف رفت آن طرف

با آن همه چین و چروک  
خیلی شُل و وارفته بود  
شد پیر روپوشم ولی  
سَنَس فقط یک هفته بود

روپوش من چیزی نگفت  
مامان خوبم هرچه کرد  
چون آخر او را با اتو  
مثل خودم یک بچه کرد

وقتی که روپوشم کمی  
راحت شد از حمام سخت  
با گیره‌ای توی حیاط  
خواهید روی بند رخت

مامان ولی روی هوا  
پیچاند او را سفتِ سفت  
محکم فشارش داد و بعد  
چلاند و آبش را گرفت



# شال زرشکی

● علی باباجانی

شال زرشکی ام را  
از بند رخت بُردی  
آن را به باد دادی  
یا لقمه لقمه خوردی؟

○  
تو غول قصه هستی  
یا دزد شال‌هایی؟  
تو باد یا کلاغی  
لطفاً بگو کجایی؟

○  
چیزی به غیر این شال  
پیدا نکردی آخر؟  
شوخی ندارم اصلاً  
شال مرا بیاور

# آقای پیرپیری

هدا حدادی

آقای پیرپیری گفت: «آقای دکتر سلام! کلاهم درد می‌کند!»

دکتر جوان گفت: «کلاهت؟! و برای آقای پیرپیری قرص اعصاب نوشت!»

آقای پیرپیری یک روز دیگر برگشت و گفت: «س... سلام! عصایم خیلی ذوق‌دوق می‌کند!»

دکتر جوان با تعجب نگاهش کرد و برایش آمپول اعصاب نوشت.

یک روز دیگر باز آقای پیرپیری آمد و گفت: «دکتر! عینکم خیلی تیر می‌کشد!»

آقای دکتر جوان به منشی‌اش گفت که زود یک سرم اعصاب به آقای پیرپیری بزنند.

آقای دکتر پیری که برگشت، آقای پیرپیری را دید که زیر سرم خوابیده.

گفت: «ها! چی شده پیرمرد؟»

آقای پیرپیری گفت: «سلام دکتر! کلاهم درد می‌کند، عصایم ذوق‌دوق می‌کند، عینکم تیر می‌کشد. هرچی هم دوا مصرف می‌کنم خوب نمی‌شوم!»

دکتر پیری که خیلی سال بود آقای پیرپیری را می‌شناخت گفت: «بگو ببینم چند وقت است نوهات را ندیده‌ای؟»

گفت: «یک هفته، دکتر؛ از وقتی مدرسه‌ها باز شده‌اند!»

دکتر پیری یک نسخه برای آقای پیرپیری نوشت و گفت: «این را خوب اجرا می‌کنی تا حالت خوب شود: روزی نیم‌ساعت پیاده‌روی تا دم در مدرسه، ظهرها رأس ساعت دوازده!»

آقای پیرپیری رفت مطب دکتر پیری؛ اما او رفته بود مسافرت و یک دکتر جوان آمده بود به جایش.

دکتر جوان گفت: «بفرمایید پدرجان! چی شده؟»



# من کی هستم

○ جعفر تو زنده جانی

پدر بزرگ کلاه سرش می گذارد.  
من هم کلاه سرم می گذارم.  
پدر بزرگ عینک می زند.  
من هم عینک می زنم.  
پدر بزرگ به خودش یک عالمه عطر و  
ادکلن می زند.  
من هم به خودم عطر و ادکلن می زنم.  
هوا سرد است و پدر بزرگ به گردنش  
شال گردن می اندازد.  
من هم به گردنم شال گردن می اندازم.  
پدر بزرگ عصا به دست می گیرد.  
من هم عصا به دستم می گیرم.  
پدر بزرگ آماده رفتن است.  
من هم...  
اگر گفتید من کی هستم؟

○ تصویرگر: مهسا درت‌الاج تهرانی



# برادر قرآن

● غلامرضا حیدری ابهری

## ۳. «نهج البلاغه» یعنی چه؟

«نهج» یعنی راه و روش. «البلاغه» هم یعنی خوب سخن گفتن. پس نهج البلاغه یعنی راه و روش خوب سخن گفتن. چون گفته‌ها و نوشته‌های امام علی (ع) بسیار زیبا و خوب هستند.

## ۴. نهج البلاغه از چند بخش تشکیل شده است؟

نهج البلاغه از سه بخش تشکیل شده: بخش سخنرانی‌ها، بخش نامه‌ها و بخش سخنان کوتاه. در بخش اول نهج البلاغه، ۲۴۱ سخنرانی از امام علی (ع) آمده است. در بخش دوم ۷۹ نامه از آن حضرت وجود دارد. بخش سوم نیز ۴۹۰ سخن کوتاه از امیرمؤمنان است.

## ۵. آیا فقط سید رضی سخنان امام علی (ع) را جمع‌آوری کرده است؟

نه! هم قبل از سید رضی و هم بعد از او، افراد بسیاری گفته‌ها و نوشته‌های امام علی (ع) را

دوست خوبم! حتماً سؤال‌های زیادی درباره‌ی چیزهای مختلف در ذهنت هست و خیلی دلت می‌خواهد جواب همه‌ی آن سؤال‌ها را بدانی. در این صفحه به سؤال‌های شما درباره‌ی نهج البلاغه پاسخ داده‌ایم. اگر درباره‌ی نهج البلاغه سؤال‌های دیگری هم داری، برای ما بفرست!

## ۱. موضوع نهج البلاغه چیست؟

نهج البلاغه، مجموعه‌ای از گفته‌ها و نامه‌های امام علی (ع) است.

## ۲. چه کسی نهج البلاغه را جمع‌آوری کرد؟

«سید رضی» آن را جمع‌آوری کرد و نام نهج البلاغه را روی آن گذاشت. او یکی از دانشمندان و شاعران مشهور قرن سوم و چهارم هجری است (یعنی هزار سال پیش). سید رضی با استفاده از کتاب‌خانه‌های بزرگ، بخش‌هایی از صحبت‌ها و نامه‌های امام علی (ع) را جمع‌آوری کرد.



جمع آوری کرده‌اند؛ اما کتاب هیچ‌کدام به اندازه‌ی نهج‌البلاغه مشهور نشد.

در آن است. البتّه، قرآن سخن خداست و هیچ کتابی در حدّ آن نیست.

۶. چرا به نهج‌البلاغه برادر قرآن هم می‌گویند؟

۷. آیا نهج‌البلاغه به فارسی هم ترجمه شده است؟

چون نهج‌البلاغه از دو نظر به قرآن شباهت دارد. هم این‌که مانند قرآن جمله‌های زیبایی دارد؛ هم این‌که مثل قرآن، نکته‌های بسیاری

بله! نهج‌البلاغه چندبار به زبان فارسی ترجمه شده است و ترجمه‌های بسیار خوبی از این کتاب وجود دارد. البتّه نهج‌البلاغه را به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، ترکی و چندین زبان دیگر هم ترجمه کرده‌اند.



## عصای پیرمرد

● جعفر توزنده جانی

پیرمرد حالش خوب نبود؛ اما عوض خوردن دارو هی می گفت:  
«عصایم را می خواهم.»

او عصایش را خیلی دوست داشت. پسرهایش رفتند و عصای او را  
که گم شده بود پیدا کردند و آوردند. پیرمرد عصایش را گرفت و  
گفت: «من بدون عصایم هیچ جا نمی روم!»  
بعد نفس آخرش را کشید و مُرد.



## کرگدن ایستگاه آفتابگردان

● نوید سیدعلی اکبر

کرگدن توی آینه نگاه کرد. شاخش را دوست نداشت. پوست کلفتش را، چشمهای کوچکش را دوست  
نداشت. دندانهایش را مسواک زد، کیفش را برداشت و بیرون رفت. کنار ایستگاه اتوبوس، پروانه ای روی  
آفتابگردان ها نشسته بود و خیابان را تماشا می کرد. کرگدن فکر کرد، اگر کوچک بود، می توانست  
مثل پروانه روی آفتابگردان ها بنشیند. کرگدن داشت سوار اتوبوس می شد که درهای آن بسته شد.  
کرگدن لای در مانده بود. با خودش فکر کرد، چه قدر خوب شد که یک پروانه نیست!



چیست این  
چیست آن

ناصر کشاورز

۱ شیرین خانم چی شده  
زن نخودچی شده  
چروکه پیراهنش  
یه دُم داره دامنش

۲ من سرخ رنگم  
گرد و قشنگم  
اهل فرنگم

۳ سرباز نیزه در دست  
رنگش سیاه و زرد است  
مأمور صدا اتاق است  
در کوه و دشت و باغ است

۴ دراز است این پرنده  
خطرناک و گُشنده  
سرش تیز و نه‌اش جیز  
صدایش وحشت‌انگیز



تصویرگر: سید میثم موسوی

جواب در صفحه‌ی ۳۱

تصویرگر: الهام عطایی آذر



## پسر اخمو

طاهره ابید

پسر کوچولو با اخم گفت: «نمی‌خواهم بخندم! نمی‌خواهم بخندم!»  
چلیک! عکاس عکس گرفت.  
حالا هر وقت، پسرک اخمو به عکس اخمیش نگاه می‌کند،  
خنده‌اش می‌گیرد.



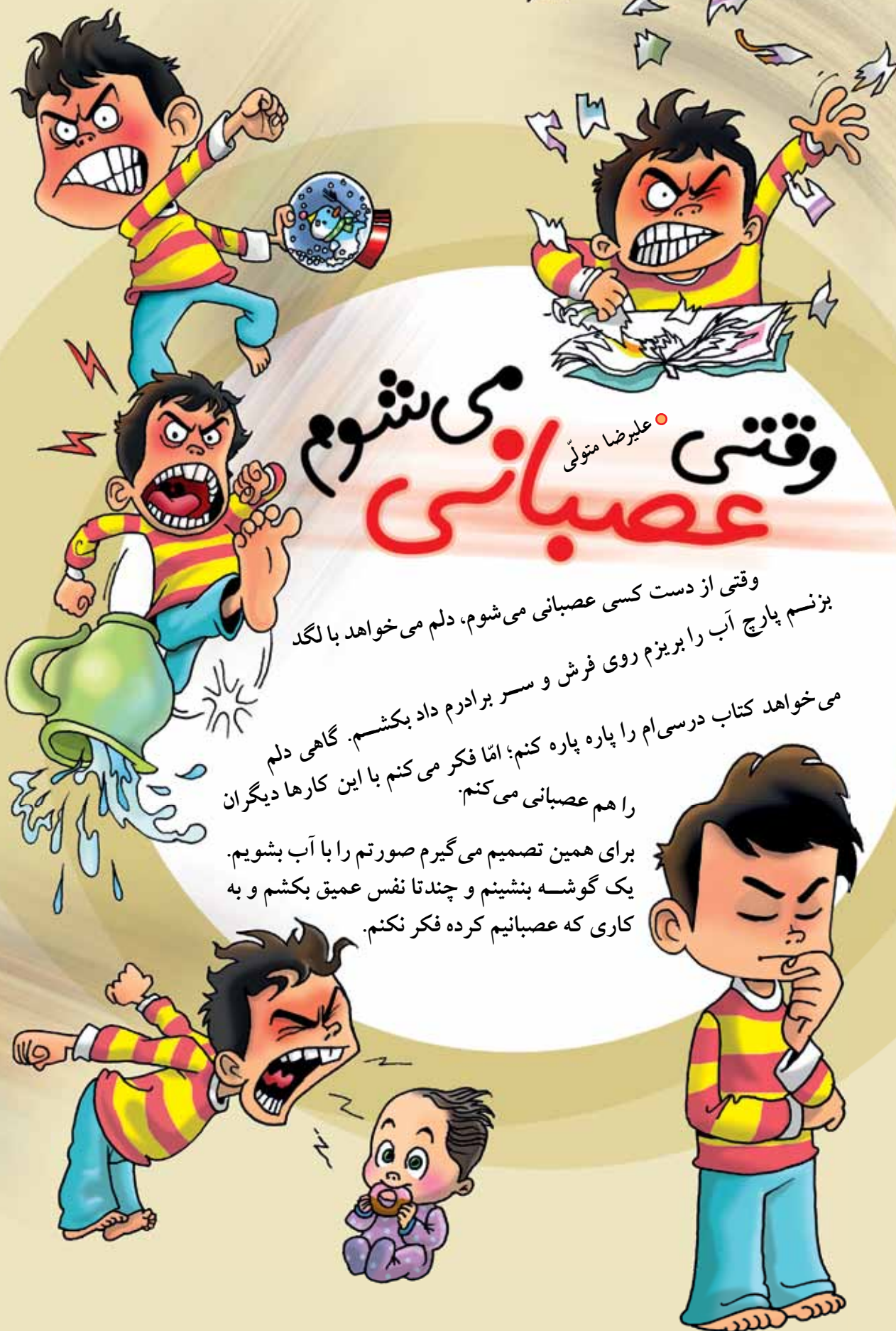
# وقتی می شوم عصبانی

علیرضا متولی

وقتی از دست کسی عصبانی می شوم، دلم می خواهد با لگد  
بزنم پارچ آب را بریزم روی فرش و سر برادرم داد بکشم. گاهی دلم

می خواهد کتاب درسی ام را پاره پاره کنم؛ اما فکر می کنم با این کارها دیگران  
را هم عصبانی می کنم.

برای همین تصمیم می گیرم صورتم را با آب بشویم.  
یک گوشه بنشینم و چندتا نفس عمیق بکشم و به  
کاری که عصبانیم کرده فکر نکنم.



# عقره‌ی جادویی

● عبدالهادی عمرانی

● دوست داری یک عقره‌ی جادویی بسازی؟ پس دوتا نی لازم داری و یک قوطی کبریت برای پایه‌ی آن. وسط جعبه را سوراخ کن و یکی از نی‌ها را به کمک میخ روی جعبه نصب کن.  
● حالا نی دوم را با کمک یک سنجاق روی نی اول سوار کن. این طوری:

● یک شانه‌ی پلاستیکی را به یک لباس پشمی مالش بده و به عقره‌ی جادویی (نی) نزدیک کن! وقتی عقره حرکت کرد با شانه می‌توانی دنبالش کنی و عقره را بچرخانی.  
● حالا جلوی نی یک فلش بچسبان. با یک کاغذ خط کشی شده یا خط کش، مقدار کشش شانه را اندازه بگیر.

● حالا با وسایل دیگری غیر از شانه آزمایش کن و اندازه بگیر.

● می‌توانی شانه را با پارچه‌های مختلف مالش دهی و هر بار امتحان کنی. نتیجه‌ی کارت را مانند نمونه در جدول یادداشت کن.

جدول نیروی الکتریکی

| شانه | پارچه پشمی | ۳/۵ سانتی متر |
|------|------------|---------------|
|      |            |               |
|      |            |               |
|      |            |               |



سنجاب ایرانی

سنجاب‌ها بیشتر اوقات بلوط می‌خورند. به همین خاطر روی درخت بلوط زندگی می‌کنند. گاهی بلوط‌ها را زیر خاک قایم می‌کنند تا در زمستان گرسنه نمانند. البته بعضی وقت‌ها یادشان می‌رود بلوط را کجا چال کرده‌اند. سنجاب‌ها وقتی از این درخت به آن درخت می‌پرند، دشمن خیلی به آن‌ها کمک می‌کند.

هیچ می‌دانستی در طبیعت ایران حیوان‌های جور واجوری وجود دارند؟ حیوانات کوچک و بزرگ، حیوانات وحشی و اهلی. دلت می‌خواهد بدانی اسم آن‌ها چیست و چه جوری هستند؟

### خارپشت ایرانی



پشت این حیوان پُر از خار است، وقتی که می‌ترسد خود را گلوله می‌کند و درست مثل یک توپ خاردار می‌شود. آن وقت خیلی‌ها از او می‌ترسند. اگر بدانی غذای او چیست خیلی تعجب می‌کنی. او مار و مارمولک هم می‌خورد، بعد هم تمام زمستان می‌خوابد، تا وقتی بهار شد، بچه‌هایش را به دنیا بیاورد.

### دوپای کوچک

دوپای کوچک مثل کانگورو به جای راه رفتن می‌پرد. تازه سه تا لانه هم دارد. توی یکی از آن‌ها می‌خوابد، توی یکی از آن‌ها بچه‌هایش را به دنیا می‌آورد. یکی هم برای وقتی که از دست دشمن فرار می‌کند، در آن قایم شود. چون دندان‌های او خیلی زود رشد می‌کنند، از صبح تا شب دانه و ریشه‌ی گیاهان را می‌جود.



# سنجاب کوچولو

## غذایت را گم نکنی

● ته‌مینه حدادی



### خفاش میوه خوار

درست است که بیشتر خفاش‌ها حشره‌ها را می‌خورند؛ اما توی ایران خفاشی هست که میوه می‌خورد. البته او هم مثل بقیه‌ی خفاش‌ها برعکس می‌خوابد و فقط شب‌ها بیدار است. صبح‌ها توی غارها و چاه‌ها و سوراخ درختان پنهان می‌شود. خنده‌ات نگیرد؛ اما او همه‌چیز را سیاه و سفید می‌بیند!



### همستر طلایی

همسترها وقتی غذایی پیدا می‌کنند، آن را توی لپشان می‌گذارند. آن وقت وقتی به لانه‌شان رسیدند، آن‌ها را پنهان می‌کنند. خانه‌ی آن‌ها توی دل زمین است و چون چشم‌هایشان خوب نمی‌بیند، از گوش‌هایشان خیلی استفاده می‌کنند. آن‌ها دانه و میوه و حشره‌ها را می‌خورند.

حیوان‌هایی که امروز با آن‌ها آشنا شدی پستاندار هستند. پستانداران به حیواناتی می‌گویند که مثل پرنده‌ها تخم نمی‌گذارند، بلکه بچه‌هایشان را به دنیا می‌آورند.

❖ مطالب و تصاویر این مطلب با استفاده از فرهنگ‌نامه‌ی «حیات وحش ایران» تهیه و نوشته شده است.



● نوشته: گرت دِ کوکر ● ترجمه: کِلِر ژوبرت

# روباه و غاز

چیزی را ثابت کند که نمی‌خواست انجامش دهد؟  
سرش را پایین انداخت تا بهتر فکر کند و به سنگی  
خیره شد.  
چه‌طور می‌توانست غاز را قانع کند؟ شاید باید پا به  
فرار می‌گذاشت... اما آن‌وقت چه‌طور می‌فهمید که  
غاز حرفش را باور کرده یا نه؟  
شاید باید بی‌حرکت می‌ایستاد... برای مدّتی طولانی.  
ولی چه‌قدر لازم بود بایستد تا غاز قانع شود؟  
غاز گفت: «پس چه شد؟ به من ثابت کن که  
نمی‌خواهی من را بخوری.»  
روباه گفت: «متأسّفم. نمی‌شود. نمی‌توانم ثابت کنم.»  
غاز گفت: «می‌دانستم!»  
روباه با صدای ریزی گفت: «ولی می‌توانم قسم بخورم.  
فقط می‌خواستم کمی با تو حرف بزنم، همین...»  
غاز فریاد کشید: «دروغگو!»  
روباه دیگر نمی‌دانست چه بگوید. یعنی این قدر باور  
کردنش سخت بود؟ خب روباه‌ها هم گاهی دوست  
دارند با کسی گپ بزنند و خوش باشند!  
غاز هنوز فریاد می‌کشید: «دروغگو! همه‌تان  
دروغگوید!»

روباه گفت: «سلام!»  
غاز گفت: «از این جا برو! به من نزدیک نشو!»  
روباه با تعجب ایستاد و گفت: «مگر چه شده؟»  
غاز گفت: «فکر نکن من احمقم. خوب می‌دانم که  
آمدی من را بخوری.»  
روباه گفت: «چی؟ اصلاً فکرش را هم نکردم!»  
غاز گفت: «دروغگو! روباه غاز می‌خورد. تو هم یک  
روباهی.»  
روباه گفت: «خب، درست است: ولی من نمی‌خواهم  
تو را بخورم.»  
غاز گفت: «باور نمی‌کنم. اگر راست می‌گویی حرفت  
را به من ثابت کن؟»  
روباه پرسید: «به تو ثابت کنم؟ چه‌طوری؟»  
غاز گفت: «دیدی گفتم! حق با من بود.»  
روباه نمی‌دانست چه بگوید. چه‌طور می‌توانست





اوضاع خیلی  
خراب بود. روباه  
دیگر دلش نمی خواست  
گپ بزند. یک دفعه بدون  
خدا حافظی گذاشت و رفت.  
همین طور که دور می شد با  
خودش گفت: «چه قدر کله شق  
بود! شاید بهتر بود از همان اول یک  
لقمه ی چربش می کردم.»

تصویرگر: حدیثه قربان

طرح: فاطمه رادپور  
اجرا: حنا حبیبی  
عکاس: اعظم لاریجانی

# سازمان سزاهمین با قوطی‌های کنسرو

تا حالا فکر کرده‌ای با قوطی‌های کنسرو  
چه چیزهایی می‌توانی بسازی؟  
برای ساختن این کاردستی از قوطی‌های  
کنسرو (رب گوجه‌فرنگی، خیارشور، لوبیا  
و...) استفاده کن. به چسب مایع، کاغذهای  
رنگی، کاغذ کادو و قیچی هم نیاز داری.

قوطی‌های کنسرو را خوب بشوی و خشک  
کن. خیلی مواظب باش! لبه‌ی بعضی از قوطی‌ها  
تیز است. ما در این کاردستی از شکل حیوانات  
استفاده کرده‌ایم، تو می‌توانی انواع گل‌ها،  
آدمک‌ها و ماشین‌ها را بسازی.

پس با توجه به چیزی که می‌خواهی بسازی  
کاغذ کادوی مناسب را انتخاب کن. و به اندازه‌ی  
دور قوطی برش بده و روی آن بچسبان. بعد  
چیزهایی را که شکلت را کامل می‌کند بپُر و در  
جای مناسب چسب بزن.

کارهای ابتکاری را فراموش نکن؛ مثلاً ما سر  
جوجه خروس را روی مداد چسبانیدیم تا بتوانیم  
آن را در قوطی جابه‌جا کنیم. از نقاشی‌های خودت  
هم می‌توانی برای ساختن مجسمه‌های حیوانات  
استفاده کنی.





# لطیفه

علی گودرزی



رضا: «این همسایه‌ی ما ساعت ۲ نصفه شب  
هی با مشت می‌کوبید به دیوار خانه‌مان!»  
علی: «عجب آدم‌های مردم‌آزاری پیدا می‌شوند. حتماً  
نگذاشتند بخوابید؟»  
رضا: «نه! خوش‌بختانه خواب نبودم! داشتم شیپور  
تمرین می‌کردم!»



معلم: «آخرین دندانی که در می‌آید چه دندانی است؟»  
شاگرد: «اجازه آقا! دندان مصنوعی است!»

رئیس: «خجالت نمی‌کشی  
نوی اداره جدول حل می‌کنی؟»  
کارمند: «چه کار کنیم قربان؟  
این سروصدای ماشین‌ها که  
نمی‌گذارد آدم بخوابد!»



## چیست این چیست آن

مهری ماهوتی

یکی نه دوتاست  
هم چپ و هم راست  
وقتی نباشه  
دنیا بی صداست

یه میوه‌ی جنوبی  
دلش سفته و چوبی  
شیرین و خوشه خوشه  
همیشه مشکی پوشه

دلش گرم  
دلش نرم  
دلش از پر و پنبه  
می‌ذاری زیر سر  
جمعه و شنبه

خاله قزی  
لپ قرمزی  
گرد و خپل  
رفته با کله توی گِل



- فرید! «توی عمرت،  
سخت‌ترین کاری که  
انجام دادی، چه بوده؟»  
فرید: «پر کردن نمکدان!»  
- «چرا؟»  
فرید: «آخه سوراخ‌هایش  
خیلی ریز است.»



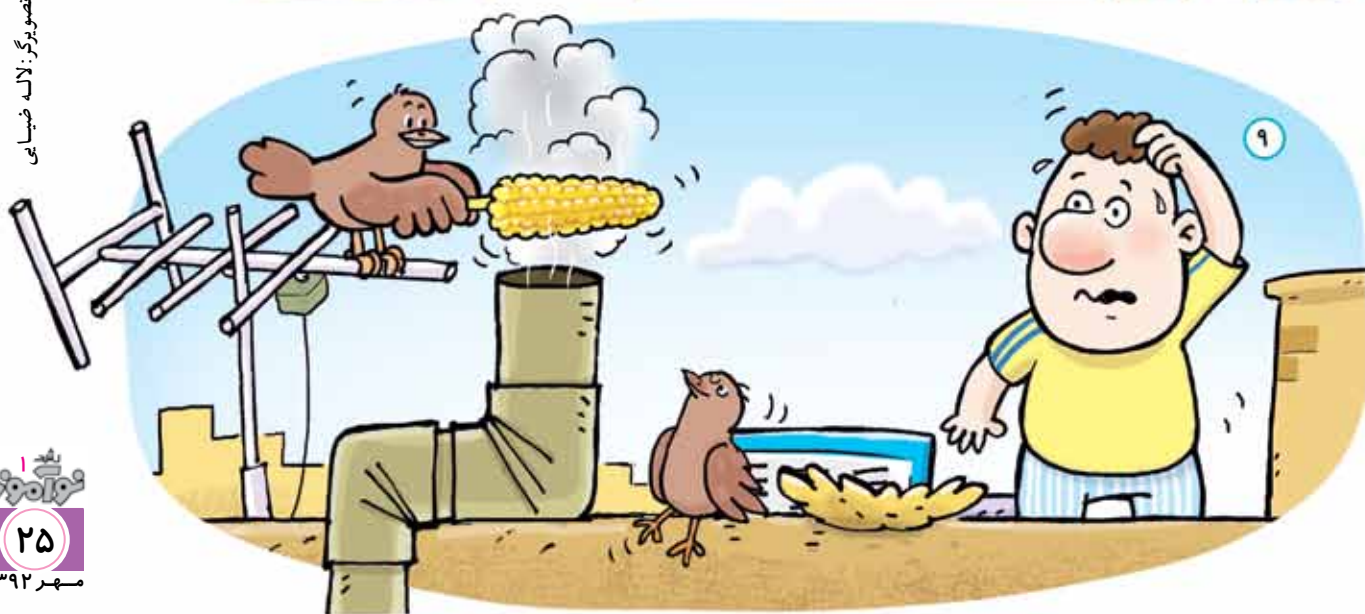
به یک فضول می‌گویند: «اگر نصف دنیا را به تو بدهیم  
قول می‌دهی دیگر فضولی نکنی؟»  
فضول: «آنوقت نصف دیگرش را به کی می‌دهید؟»

تصویرگر: حمیدرضا بهرامی

• یگانه مرادی لاکه

# نیمرو یا بلال





زهره اسلامی  
عکاس: اعظم لاریجانی





این عکس امید عباسی، قهرمان آتش‌نشان است. او برای نجات یک دختر بچه از میان آتش جان خود را از دست داد. پس از مرگش هم با اهدای اعضای بدنش جان چند نفر دیگر را نجات داد. برای شادی روحش صلوات بفرستیم.

## اگر گفתי اولین بار، کی مردم به این فکر افتادند که یک مرکز آتش‌نشانی داشته باشند؟

در سال‌های خیلی دور، در انگلستان یک نانوايي آتش گرفت و خانه‌های زیادی در آتش سوختند. سه روز آتش‌سوزی ادامه داشت، تا این که بالاخره باران بارید و آتش را خاموش کرد. برای همین مردم به فکر افتادند تا یک ایستگاه آتش‌نشانی درست کنند. در ایران اولین ایستگاه آتش‌نشانی را حدود ۱۵۰ سال پیش در تبریز درست کردند. بعد از آن در مسجد سلیمان، آبادان و تهران هم ایستگاه آتش‌نشانی ساختند. آقای آتش‌نشان به ما می‌گوید: «همه‌ی افراد در ایستگاه آتش‌نشانی، آتش‌نشان هستند؛ یعنی راننده‌های ماشین آتش‌نشانی هم می‌توانند آتش را خاموش کنند. لباس آتش‌نشان‌ها سه لایه دارد و کلاه آن‌ها ضد ضربه است. رنگ فُسفری لباس آن‌ها باعث می‌شود

آتش‌نشان‌ها بتوانند در جاهای خیلی تاریک هم یکدیگر را پیدا کنند.

آتش‌نشان‌ها باید همیشه ورزش کنند تا بدنشان برای عملیات سخت آمادگی داشته باشد.

آتش‌نشان‌ها هم مثل پلیس‌ها درجه می‌گیرند. از روی تعداد خط‌ها و شکل سردوشی آن‌ها می‌توان درجه‌ی آن‌ها را تشخیص داد.

از آقای آتش‌نشان می‌پرسم: «شما چه‌طوری توی ترافیک گیر نمی‌افتید؟»

آقای آتش‌نشان می‌گوید: «ما آژیر می‌کشیم و ماشین‌ها کنار می‌روند تا زودتر به محل حادثه برسیم. البته ما موتور هم داریم. موتورسوار آتش‌نشان، خیلی سریع و قبل از ماشین‌ها خود را به محل حادثه می‌رساند.»



# دانه بکاریم

یک دستمال کاغذی را درون یک بشقاب بگذار. حالا بذرها (مثل بذر شاهی و گشنیز) را روی دستمال کاغذی بریز. اگر بشقاب را در جای روشن بگذاری، جوانه‌های کوچولو خیلی زود رشد می‌کنند. یادت باشد دستمال کاغذی نباید خشک بشود، پس مرتب آن را خیس کن. وقتی جوانه‌ها قد کشیدند و تا ۷ سانتی‌متر رسیدند، آماده‌ی استفاده و خوردن هستند.

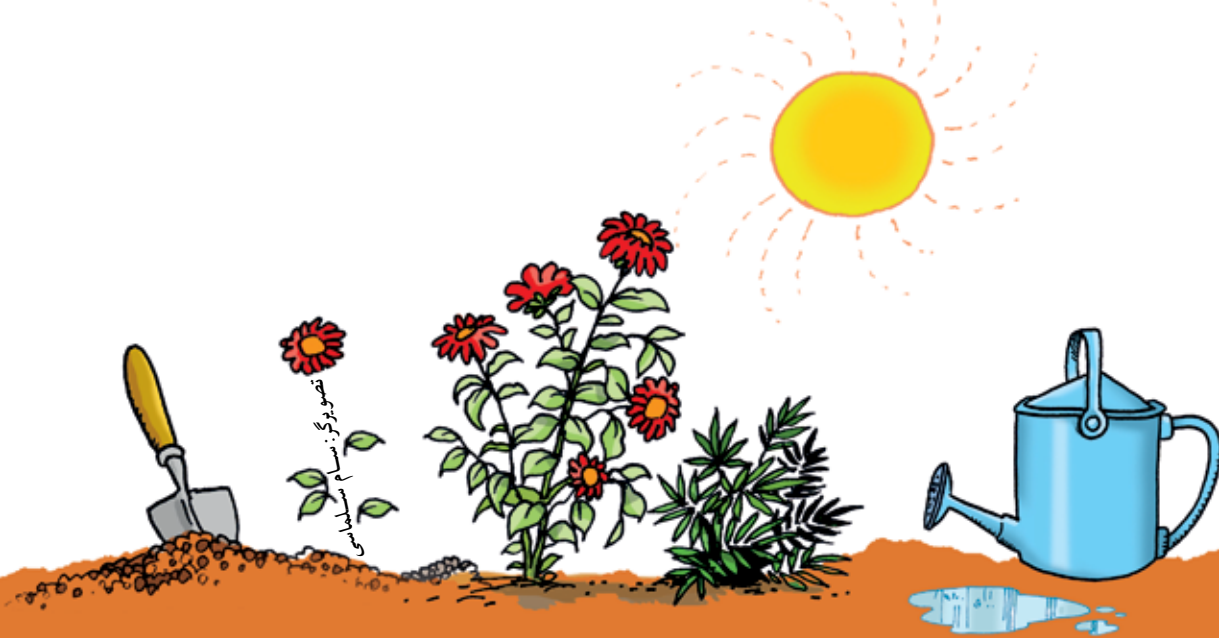
برای کاشتن دانه به لوازم زیر نیاز داریم: گلدان، خاک، آب، دستمال کاغذی، بشقاب و بذر شاهی یا هر گیاه دیگر.



## کاشتن شاهی

بذر یا دانه‌ی شاهی را می‌توانی از فروشگاه‌ها تهیه کنی. دانه‌ی شاهی را می‌توان خیلی راحت و در تمام طول سال کاشت.





بعضی دانه‌ها را باید در یک فصل خاص بکاری؛ مثلاً دانه‌ی گل آفتاب‌گردان را باید در بهار بکاری. در پاییز می‌توانی بذر پرتقال را بکاری.

هر دانه را درون خاک یک گلدان جداگانه بگذار. کمی بر روی دانه خاک بریز. حالا گلدان را آب بده و در جای گرم و آفتابی قرار بده. خیلی باید حوصله داشته باشی. چون چند ماه طول می‌کشد تا جوانه‌ی پرتقال سر از خاک بیرون بیاورد. وقتی جوانه‌ها رشد کردند، قد آن‌ها را مرتب اندازه بگیر تا ببینی هر ماه چه قدر رشد می‌کنند. هر وقت جوانه‌ات ۴ برگ در آورد، آماده‌ی کاشتن در باغچه است.



**یادت باشد:**

**گیاهان برای این که بهتر رشد کنند:**

۱. به نور خورشید نیاز دارند تا غذای مخصوص خود را بسازند.
۲. به آب نیاز دارند؛ اما نه خیلی زیاد. چرا که آب زیاد آن‌ها را می‌پوساند.
۳. به خاک نیاز دارند؛ زیرا خاک به آن‌ها آب و غذا می‌رساند.



محدوده‌ی آن‌ها نشود.

- بعضی از پرندگان مثل مرغ‌مگس خوار خیلی سریع بال می‌زنند و می‌توانند مثل **هلی کوپتر** به هر طرف پرواز کنند.

- **جغدها** تنها پرنده‌هایی هستند که می‌توانند سرشان را یک‌دور کامل بچرخانند.

- پوسته‌ی تخم پرندگان از جنس **آهک** است و سوراخ‌های ریزی دارد تا به راحتی اکسیژن وارد تخم بشود.

- پره‌ای پرندگان در طول سال می‌ریزد و به جای آن پره‌ای جدید در می‌آید. گاهی این اتفاق قبل از **مهاجرت** پرندگان می‌افتد.

- **منقار** پرندگان به نوع تغذیه‌ی آن‌ها بستگی دارد.

- تخم پرندگان **بیضی** شکل است تا وقتی از بیرون به آن فشار می‌آید، به راحتی آسیب نبیند. از طرفی از داخل راحت بشکند و جوجه بتواند از آن بیرون بیاید.

- لانه‌ی پرندگان **نعلبکی** شکل است تا تخم‌ها از داخل لانه بیرون نیفتند.

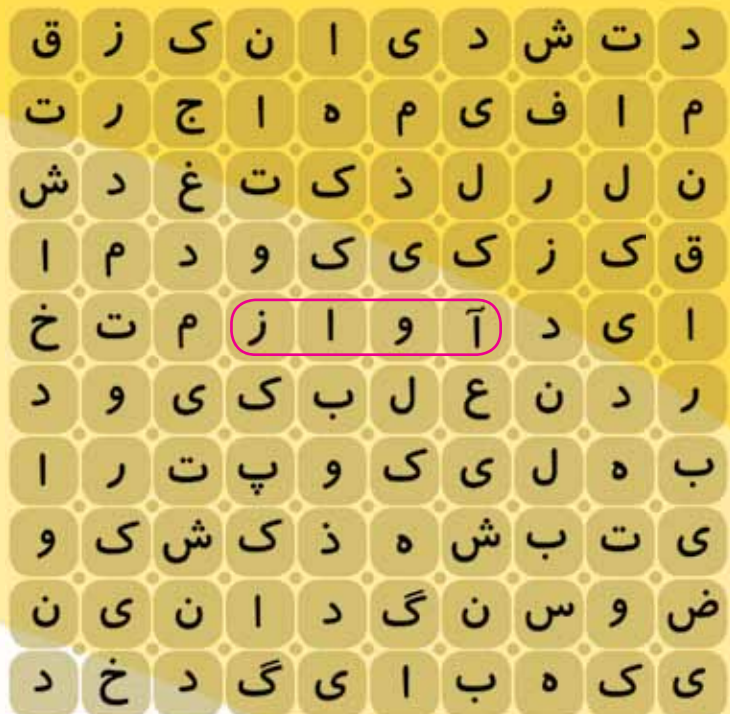
- پرندگان در گلوی خود کیسه‌ای به نام **سنگدان** دارند تا اگر همراه دانه سنگ و شن خوردند، دانه‌ها وارد سنگدان شوند. آن وقت سنگدان آن‌ها را خرد و آسیاب می‌کند.



## پرندگان - طاهره خردور

مطالب زیر را بخوان. کلمه‌هایی را که رنگی است در جدول پیدا کن و مانند نمونه دورشان خط بکش. بیشتر پرندگان نزدیک صبح آواز می‌خوانند. بعضی‌ها می‌گویند این **آواز** یک‌جور قدردانی و تشکر از **خدا** است.

- **دارکوب** با ضربه زدن به تنه‌ی درخت، انگار آواز می‌خواند. گاهی پرندگان با آوازشان به هم هشدار می‌دهند که کسی وارد



## چیست این چیست آن

سعیده موسوی زاده

۱  
برف نیست، سفید است  
شیر برایش مفید است  
ریشه دارد، درخت نیست  
بگو، نگو که سخت نیست!

۲  
شبیبه دشت و باغم  
آهو و بلبل دارم  
با این که بوته نیستم  
ریشه دارم، گل دارم

۳  
توی گنبدی بی در  
خانه‌های تودرتو  
اولی چه جادار است  
آخری چه کوچولو  
هر کسی که وا کرده  
قفل این معما را  
صورتش پُر از اشک است  
چیست آن؟ بگو حالا



جواب در همین صفحه



## هر وقت خواستی پیام بگذار

می‌دانی که ما همیشه آماده‌ی شنیدن  
حرف‌های قشنگ و پیشنهادهای خوب تو  
هستیم. برای همین می‌توانی هر وقت که  
خواستی، با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲  
تماس بگیری. نام و نام خانوادگی و شهر  
خود را بگو.



## پیام‌های رسیده

○ **اراک:** علی صابری ○ **اصفهان:** سمیرا عسگری / شکبیا شفیعی / ثمین زهرا  
عسگری / زینب نصر / الهام بیک محمدی ○ **اندیشه (شهریار):** مبینا خداپنده /  
آیدا مهری ○ **بابل:** هلیا قلی پور ○ **بروجرد:** پویش قشلاقی ○ **بوکان:** غزل  
شیربیگی ○ **بیرجند:** آیناز ملایی ○ **تبریز:** مبینا تقوی / امیرحسین ابراهیمی ○  
**تهران:** محمد مهدی یاری باران / بهار معمر / ستایش حاتمی / مریم رحیمی / مهدیه  
نیک‌آبادی / فائزه عینی / هانیه اجاقی / مهرداد شمس انصاری / مانده کرمی / غزل  
نوری / نرگس رضایی / آیناز اسلامی / ملینا ریحانیان / بهار فاطمه علی محمدی / نگار  
علی محمدی / اوکنتای مقالو / نگار صفدری / امیرحسین عبادی / فرانک موسوی /  
مبینا سلمانی / حسین مانلی / تینا میرزایی / ملیسا غفاری / میرحسین حسینی /  
پریاسادات پوستی ○ **درود (لرستان):** محمدحسین پیرهادی ○ **زنجان:** سوده  
اصانلو ○ **ساوه:** پارسا صالح‌وند ○ **سبزوار:** محمدجواد کوچکی / آیدا دانش‌نیا ○  
**سرارود (اصفهان):** زهرا صادقی ○ **شاهرود:** زهرا حیدری ○ **شهرری:** فاطمه  
محمدزاده ○ **شهریار (تهران):** آرزو قنبری ○ **شیراز:** زهرا محمدپور ○ **قزوین:**  
ریحانه دانیالی / زهرا یادگاری / فرشته اسداللهی ○ **کرج:** ندا اثنی‌عشری / نگار  
اثنی‌عشری / مهسا انعام‌زاده / ماهان عمرانی / نازنین فولادی / پیام عسگری‌نژاد /  
مبینا غلام‌شیبانی ○ **گرمسار:** نیلوفر قاسمی ○ **ماهشهر:** کوثر فتواتی ○ **مبارکه**  
**اصفهان:** زهرا تقی‌زاده / بچه‌های کلاس دوم مدرسه امید ○ **مرودشت:** علیرضا  
شعبانی ○ **مشهد:** نیایش مشکوری ○ **ملایر:** ساغر سعدی‌نژاد ○ **میان‌دشت:**  
فاطمه زینعلی ○ **همدان:** رضوان ارتباطی مقدم / مهدیس ارتباطی مقدم ○ **یزد:** مهدی  
میرعلایی ○ **؟:** محمد پارسا / لیلا زکریا زاده / رویا نظری / سارا سعیدی / مهسا  
نامدار / لعلامیری / حنا رستم‌پور / سارینا اتابکی / شروین بختیاری / مهسا  
روح‌اللهی / محمدرضا زمانی

## هنر چیست؟

خوب خستیم چه خبر؟ (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰)  
خوب خستیم چه خبر؟ (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰)  
خوب خستیم چه خبر؟ (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰)

# شنبه بازار

۳۲

○ مہری ماہوتی

روی سر مامان  
طشتی پر از بار است  
ہر ہفتہ جای ما  
در شنبہ بازار است

○

او می فروشد سیر  
با ترشی از گیل  
آورده زیتون ہم  
با دبہ و زنبیل

○

پشتش شدہ خستہ  
از بردن این بار  
این مادر من ہست  
یا این کہ وانت بار

○ تصویرگر: رضا مکتبی